

میراث آذرنوش برای ایرانیان



سعید دهقانی

پژوهشگر مطالعات عرب

نام‌اش به‌مویدان آتشکده‌ها می‌ماند: «آذرتاش آذرنوش»، این نام اما متعلق به یکی از شناخته‌شده‌ترین اسامید ادبیات عرب بود؛ میراثی که آذرتاش آذرنوش از خود به‌جای گذاشت، افزون بر ابوهی از تألیفات درباره ادبیات عرب، کتابی دوجلدی با عنوان «آموزش زبان عربی ۱ و ۲» بود. کتابی که اکنون در کمتر کتابفروشی یافت می‌شودو گویی در میان انبوه‌ای از کتاب‌های نازل خودآموز زبان، گردفراموشی بر آن ننشسته است. اما موضوع این نوشته این است که چرا باید این کتاب را خوانند؟ قرن‌ها پیش، بخش بزرگی از فرهنگ و هنر ایران به زبان عربی نوشته می‌شد. فارابی درباره موسیقی ایرانی، به این زبان می‌نوشت. بخش عمده‌ای از آثار ادبیات عرفانی و علمی ایرانیان به عربی‌اند. اگر بخواهم نام اندیشمندان و ادیبان ایرانی‌ای که آثارشان را به عربی نوشته‌اند بگویم، باید این صفحه و چند صفحه دیگر را سیاه کنم ولیکن چون بحث بر سر این موضوع نیست، برمی‌گردم به آن چه مرادم از نوشتن این یادداشت بوده است. مرادم نیز این است که ما ایرانی‌ها، دست‌کم در روزها‌ها با عربی بیگانه‌ایم، پس جای تعجب نیست که با دایره‌رویی از میراث فرهنگی خودمان نیزبیگانه‌باشیم. افزون‌بر این، همسایگان جنوبی کشورمان، بسیاری‌شان، ممالک عرب‌هستندو عربی‌ندانستن باعث‌شده‌تصویری گنگ و نامفهوم از این همسایگان در ذهنان ایرانی نقش ببندد؛ تصویری گنگ، نارسا و مخلوش که محصول سیاست است. ما ایرانی‌ها چقدر از فرهنگ و ادبیات در جهان عرب می‌دانیم؟ این ندانستن را محصول دو چیز می‌دانم: نخست «سیاست‌زدگی» و بعد «ملی‌گرایی افراطی که ثمره دوران پهلوی نخست است و با محصولات فرهنگی مانند «دور قرن سکوت» نوشته‌عبدالحسین زرین‌کوب، روبروتر شد.» اکنون اما وقت آن فرا رسیده که تعصب‌ها را به‌دور بیاندازیم و با زبان عربی آشتی کنیم. اگرچه اندیشمندان مایمی‌بالند که ایرانیانی‌مانند سیمویه نقش مهمی در صورت‌بندی قواعدو گسترش زبان عربی داشته‌اند اما امروزه دیگر کسی نمی‌تواند با روش‌های گذشته این زبان را بیاموزد. مر حوم «آذرتاش آذرنوش» نیز در مقدمه جلد نخست آموزش زبان عربی نوشته است: «به‌هیچ‌روی نمی‌توان انتظار داشت که هرگز جوانی بیگانه، از طریق خواندن کتاب‌سیمویه یا کتاب‌هایی نظیر آن، زبان عربی آموخته‌باشد. حتی امروز که آن معانی در کتاب‌های ساده‌تر ومنظلم‌تر، در چاپ‌های زیبایی‌رنگین، همراه با تمرین‌های متعدد فراهم آمده است: باز هم آموختن عربی به یاری آن دشوار است.» سخن مر حوم آذرنوش دراین باره است که ما اکنون نیازمند متدهای جدید آموزش زبان عربی هستیم. این وزنه سنگین را خود آذرنوش در دهه ۶۰ به‌دوش کشید و تا هم‌اکنون هیچ‌کس نتوانسته‌است جا پای او بگذارد. تفاوت کتاب‌های آموزش زبان عربی که آذرتاش آذرنوش نگاشتند، در این است که مخصوص فارسی‌زبانان تألیف‌شده است. درواقع این کتاب‌ها باید قرن‌ها پیش به‌دست ایرانیان می‌رسید تا عربی را بهتر بدانند. شوربخانه شیوه تدریس زبان عربی در مدارس مابه‌گونه‌ای است که دانش‌آموزان پس از پایان دوران دبیرستان جز چند کلمه و جمله غیرکاربردی، چیزی در ذهن‌شان باقی نمانده. اسلوب‌های تدریس عربی دلیل این امر است. شیوه‌های یونینی نیز هستند که عربی‌آموز را آن چنان مسلط به این زبان می‌کند تا بتواند با مطبوعات و رسانه‌های جهان عرب ارتباط برقرار کند. اما نمی‌توان از دایره انصاف خارج شد و عربی‌دانی ایرانیان را صرفاً از ضعف‌های نظام آموزشی دانست. همان‌طور که ذکر شد، یکی از اصلی‌ترین مشکلات آموزش زبان عربی در ایران، افزون بر متدهای کهنه و از زه‌وار در رفته، این است که عربی را دینی کرده‌اند. درنتیجه ارتباط برقرار کردن با مسائل غیردینی به‌واسطه زبان عربی چیزی غریب است. این نکتته‌ای بوده که آذرنوش در کتاب‌هایش در نظر گرفته. مثال‌هایی که او برای تمرین صرف و نحو آورده، همه به مسائلی روزمره ارتباط دارند. درنتیجه کسی که به مباحث این دو کتاب مسلط شود، می‌تواند به‌راحتی درباره خودش، روزمرگی‌هایش و فراتر از این دو، دنیای پیرامونش به عربی صحبت کند و بنویسد. عامل مهمتری که در این میان اثرگذار است، تفاوت ساختاری دو زبان عربی و فارسی است. فارسی از زبان‌های شاخه هند و اروپایی محسوب می‌شود، حال آن که عربی از زبان‌های سامی است. درنتیجه یک ایرانی، زبان‌های اروپایی را آسان‌تر می‌آموزد تا زبان عربی را. ساختار جمله‌سازی در عربی و فارسی به‌کل باهم تفاوت دارد. البته اگر علم زبان‌شناسی به کمک بیاید، می‌توان این تفاوت در ساختار زبان‌ها را بهتر فهمید و آموخت. اما، به سدرگ آذرنوش نیز همین بوده است که با تسلط بر مباحث زبان‌شناسی، قواعد زبان عربی را به گونه‌ای نوشته که برای یک فارسی‌زبان قابل آموختن باشد.

۱۵

یکشنبه ۱۳ مهر ۱۴۰۴
سال چهارم - شماره ۸۹۷
www.hammihanonline.ir

و ایا نکرد از اینکه بگوید با «فریدون فروغی» قبل از انقلاب «چندان میانه خوبی ندارم» و «اصلاً او را جدای از خود می‌دانم». گرایش او به طبیعت در این دوران دوچندان شد، چنانکه در ترانه «قریه من» بدان اشاره کرده بود: «روباهای من قریه‌ای است قدیمی/ تومشتی سایه، اما مصیمی / قریه من، به جای فولاد/ چشمه‌رومی‌پرستید، چشمه رو می‌پرستید/ قریه من، خوب و مصیمی / دلچسب و زیبا، شعری قدیمی». حتی باری همسر دوم‌اش از این سخن گفت که فریدون برخی از تجربه‌های عرفانی خود را با او در میان گذاشته است. از بیان اعتقاداتش به‌طریی پوشیده‌تر نیز البته ترسی نداشت: «وجود همه انسان‌ها را خلأعظیمی فراگرفته که هرکس به‌گونه‌ای در پی پُرکردن این خلأ وجودی است. این جای خالی همان جایی است که باید از احساس خدا انباشته شود. همه‌چیز برای هرچه کامل‌تر شدن انسان به وجود آمده است، بنابراین هرچه انسان کامل‌تر شود جای خالی درونش کوچکتر می‌شود یعنی از احساس خدا انباشته می‌شود. موسیقی برای من» راه رسیدن به خدا نیست. سر چشمه موسیقی، نیازی است که از این تهی‌بودن به وجود آمده است. من با موسیقی، می‌خواهم خلا خود را از احساس آدمی و احساس خدا پُر کنم. سرچشمه موسیقی در من دقیقاً همین دو هستند. موسیقی دستاویز است، نه راه رسیدن.»

واسه رفتن دیکه دیره

دلبسته ایران بود و با وجود همه پیشنهاده‌ها ماندن در وطن را به رفتن ترجیح می‌داد: «واسه رفتن دیکه دیره / تن من اینجا اسیره / خاک اینجا چه عزیزه / عاشق قدیمی گیره». می‌گفت: «هنرمند چیزی بنفام هنر را از مردم به امانت گرفته که باید آن را به صاحب اصلی‌اش بازگرداند». درعین حال نگاهی عاری از بغض و کینه، واقع‌بینانه و مهر‌بانانه نسبت به غرب‌نشینان لس آنجلسی و همکاران قدیمی‌اش که اینک رحل اقامت در خارج از کشور افکنده بودند، داشت و معتقد بود، جدا از اضطراب‌هایی که آنها را ناچار کرد در آغاز، گاه آثاری ضعیف‌ر نیز به‌واسطه غم نام‌راهی بازار کنند، اما به‌مرور توانسته‌اند به موفقیت‌هایی برسند. او تعداد کارهای قابل‌توجه را در حال افزایش می‌یافت و دراین‌مینه به آثاری از سیلواش قمیشتی، فرامرز اصلانی و حبیب اشاره می‌کرد. جز اینها البته فراموش نمی‌کرد این نکته را نیز به سخن‌اش بیافزاید: «بنده چون شخصاً برای ریتم اهمیت فراوانی قائل هستم وجود شهپال شبپره (Black Cats) و کارهایی‌را که انجام داده، نمی‌توانم نادیده بگیرم. به‌همین دلیل بود که روی «ب» کاستنی را که آماده کرده بود و البته منتشر نشد، به موزیک ریتمیکی اختصاص داده‌بود که از نظر خودش می‌توانست «به بن‌بسمی ختم نشود». از نظر فروغی، تقاضا برای موسیقی ریتمیک، امری متناسب است با شرایط جامعه: «یک زمانی در ایران موسیقی غمگین در بین جوانان طرفداران بسیار داشت. چون به‌طورکل جوانان روحیه شادتری داشتند و در خلوت خود موسیقی‌های آرام و غمگین را گوش می‌دادند. اما بعد از انقلاب با مشکلاتی که برای کشور پیش آمد، موسیقی‌های شاد در بین مردم طرفداران بسیاری پیدا کرد و امروز مردم به شادی بیشتری نیاز دارند و این بخشی از احساس اجتماعی است.» چنین درکی از ماجرا نزد او بازمی‌گشت به فهم وسیع‌تری که از پویایی موسیقی در میان شنوندگان داشت: «اصولاً به‌کاربردن واژه ابتذل در مورد موسیقی واژه درستی نیست، چرا که افراد سلاق مختلفی دارند. اما فکر می‌کنم منظور از ابتذل شاید همان آهنگ‌های ریتمیک سبک باشد که بعضی‌ها دوست دارندو بعضی‌ها هم نه، ولی به‌طورکلی ما شاهد کارهای زیبایی هم از هنرمندان ایرانی ساکن در خارج بوده‌ایم و اگر بخواهیم سیر تحولی این موسیقی را در چنددهه گذشته مرور کنیم، سیر صعودی‌را شاهد خواهیم بود.»

آکهی مفقودی

برگ سبز سند کمپانی و تسلسل اسناد محضری خودروی سواری پژ و ROA مدل ۱۳۸۸ رنگ نقره‌ای متالیک شماره موتور ۰۶۷۳۵۰۱۶۸۷۰۶ شماره شاسی ۰۳۸۵۹۴۰۶ شماره پلاک ۴۳ ایران ۹۹۵ ل ۵۶ به نام افشین دانش مفقود واز درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

اداره کل ثبت اسناد و املاک استان تهران - اداره ثبت اسناد و املاک حوزه ثبت ملک قیام دشت
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
آکهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابررای شماره ۳۲۷۵/۰۵۴۰۶۴۵۸/۱۴۰۴ مورخ ۱۴۰۴/۰۶/۱۴ هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک قیام دشت تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی آقای صادق سیری فرزند غلام بشماره شناسنامه ۰۴۸۰۹۹۱۵۸/۰۶ صادره از زر در شش‌دانگ یک قطعه زمین مزروعی به مساحت ۵۴۰/۹۱ مترمربع پلاک ثبتی ۱۴۴ اصلی واقع در بخش ۱۲ تهران - جاده خاوران - خیابان عباس آباد علاقه‌مند - روبروی آبرسانی، حوزه ثبت ملک قیام‌دشت خریداری طبق مباحثه نامه عادی از غلام سیری قرون آباد متصل به ورته گربلایی کنجعلی سیری، مالک رسمی معزر گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آکهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آکهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید طرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد. تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۴/۰۷/۱۳ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۴/۰۷/۱۸

فرید آسمند - رئیس ثبت اسناد و املاک

اداره کل ثبت اسناد و املاک خراسان شمالی - اداره ثبت اسناد و املاک حوزه ثبت ملک شیروان
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

آکهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابربرگلاسه ۰۴۱۴/۱۴۰۴۰۷۱۴۰۴/۱۴۰۴ و رای شماره ۰۴۴۷۴/۱۴۰۴۰۶۳۰۷/۱۴۰۴ هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک شیروان تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی مالکیت جواد تیموری راد به شماره شناسنامه ۰۸۲۰۱۴۲۵۸/۰۵۴۰۶۴۵۸/۱۴۰۴ صادره لوجلی فرزندمحمد در شش دانگ مزرعه بدین صورت که مساحت ۱۳۷۸۵ متر جزء پلاک ۸۱ قرعی از ۸۱ اصلی ناحیه ۵ از محل مالکیت غلامرضا کیوان (قسمتی از مالکیت وی) واقع در خراسان شمالی بخش ۵ حوزه ثبت ملک شیروان معزر گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آکهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آکهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید طرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دا خواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۴/۰۶/۱۹ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۴/۰۷/۱۴

کنار هم به کار می‌برند»، ذکر آن خالی از لطف نباشد: «شناخت من از فریدون برآیند مدت‌زمانی است که به یکدیگر بسیار نزدیک شده بودیم و شب‌زنده‌داری‌های مشترکی می‌داشتیم... به‌نظر من هم جنس و هم گروه دانستن صدا، رفتار و منش این دو خواننده بی‌اساس است. فرهاد همواره خودش بود و صدایش هم ساختگی نبود، اما فروغی هنگام خواندن، «صدا» را می‌ساخت. جدا از این، نزدیکان ایشان نیک می‌دانستند که شخصیت و اخلاق این دو با هم متفاوت بود و حتی گاه متضاد. به هر روی فریدون از سین، جیم‌های سیاسی فعال‌رکن‌کار می‌ماند. درعین‌حال بعد از این همکاری با شهیار ومنفردزاده، ترانه‌ای را می‌خواند بنام «گرفتار» با کلامی از فرهنگ قاسمی و آهنگ محمد شمس. این ترانه بار سیاسی متمایزی نسبت به عاشقانه‌خوانی‌های پیشین دارد. باین‌همه او هنوز آوازخوانی سیاسی به‌شمار نمی‌رود و در کنار هنرمندان مظنون از نظر ساواک قرار می‌گیرد، اما گرفتار نمی‌شود. نمونه‌ای از این وضعیت را می‌توان در اجرای ترانه «همیشه غایب» مشاهده کرد. این ترانه را قرار است داریوش بخواند. شهیار و ویلیام خنوی آهنگساز اما هر چقدر در استودیو ال کوردوس در عباس‌آباد منتظر می‌مانند، خبری از آوازخوان نیست: «داریوش را شبی که باید برای خواندن این ترانه به استودیو می‌آمد، به زندان اوین بررند. من و آهنگساز، بی‌خبر و خشمگین از بدقولی ساعت‌ها انتظار کشیدیم. وقتی دلگیر به خانه می‌رفتم، نمی‌دانستم که فردایش ساعت یک بعدازظهر آنان سراغ من می‌آیند تا دوستان در اوین تنها نمانند.» با حبس داریوش، قرعه خواندن این ترانه نیز به فریدون می‌افتد: ««همیشه غایب» با صدای دوست‌داشتنی و خوش‌رنگ فریدون فروغی به گل می‌نشیند. فریدون مهربان است، زیباست. لب‌خندی شیرین دارد. گیتار می‌زند و ترانه جهان را می‌شناسد. ساده است و به ابرستارگان قلابی شباهتی ندارد.»

سال قحطی و ممنوعیت از خواندن

آن ترانه‌ای که اما فریدون را به هنرمندی مخالف‌خوان بدل می‌کند و پیامدش دوسال ممنوعیت از کار است، «سال قحطی» با کلام مسعود امینی و آهنگسازی خودفروغی است. متن ترانه نخست به‌ما از وضعیت قحطی گونه خبر می‌دهد: «گلدونا گل ندان / درختا بار ندان / گوسفندا، گاو میشا / ماست و پنیر ندان / گندمای بیابون / به لقمه نون ندان / چشمه‌های تودالون / یه چیکه آب ندان.» بعد از آن نوبت پرسش از چرایی این وضعیت است. پاسخ اما یک هیچ بزرگ است: «به هرکی هر چی گفتن / به من جواب ندان / به هرکی هر چی گفتن / به من جواب ندان». در گام بعدی اما ترانه فراتر از توصیف وضعیت به اعتراضی زنده می‌رسد: «ای آدمای مرده / ترس دلاتونوبرده / پس چرا ساکت هستیم / سگ دلاتونو خورده / بسه ساکت نشستن / در خونه‌ها رو بستن / از همه دل بریدن / دل به کسی نیستن / بالا پاشین بجنگین / با این روزای ننگین / چه فایده داره اینجا/ حتی نشه بخندیم». فریدون در سال ۱۳۵۴ از انتشار ترانه منع شد. این توقیف دوسال طول کشید اما سال ۱۳۵۶، او موفق شد کاست «سال قحطی» را نیز منتشر کند. باین‌همه مرگ پدر و دریافت خبری تلخ از عشق قدیمی فریدون را در خود فرو می‌برد: «مرگ پدری که تو موسیقی را اول بار از او شنیدی و آموختی، مردی که شعر می‌خواند و دانا بود، بسیار سخت است. در این سال اتفاق دیگری روی داد که بی‌ارزش‌یون دنیا را بیش ازپیش برایم ثابت کرد. مادر (س) یک‌روز زنگ زد و تقاضا کرد به منزل آنها بروم. خیلی وقت بود که از (س) خبری نداشتیم. به‌خانه‌شان رفتم. دیدم در حادثه‌ای حنجره‌اش صدمه دیده و دیگر نمی‌تواند حرف بزند. من حنجره‌ای داشتم که او یک‌روز آتیه‌ای برای آن متصور نبود و حال خود در حسرت یک حنجره می‌سوخت. دردی سخت وجودم را فراگرفت. کاش می‌شد حنجره را هم تقسیم کرد تا او را که همه خاطرات نوجوانی ما بود، در آن حالت درد و رنج نبینم.»

حنجره‌ای بدون مجوز

شاید فریدون گمان نمی‌برد خیالاتی که در آن روزها در سر می‌پروراند، بعدتر برای او به‌نحوی دردناک‌تر رخ بدهد. اینکه او حنجره‌ای طلایی داشته باشد اما اجازه خواندن نداشته باشد، این اتفاقی بود که به‌طریز ناباورانه برای او پس از انقلاب ۱۳۵۷ رخ داد. برای اوپی که در حکومت پهلوی طعم ممنوعیت را چشیده بود، به خواننده‌ای مخالف‌خوان بدل شده بود و ترانه «بت‌شکن» را به مناسبت پیروی انقلاب اجرا کرده بود، چنین ممنوعیتی هضم‌پذیر نبود. در گفت‌وگوی رادیویی در سال ۱۳۵۷ که در کاست «بت‌شکن» منتشر شد، به نقد کسانی که بیشتر به هنر به‌شکل تجارت نگاه می‌کردند، پرداخت اما از ذکر این نکته نیز غافل نشد که کسی حق ندارد ایده خود را به دیگران در هنر تحمیل کند: «ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم بگوییم که در شرایط فعلی چه نوع موسیقی‌ای باید برای مردم ارائه کنیم. به‌طور مثال چندسال پیش عده‌ای می‌گفتند که به‌فرض آقای آغاسی چرا باید بخواند؟ من تعجب می‌کردم، چون فکر می‌کنم در هر مملکتی، باید همه نوع موسیقی باشد و هرکس از هر نوع موسیقی که خوشش می‌آید، لذت ببرد. این دلیل نمی‌شود که یک‌نفر بخواهد ایده‌ای را که دارد، به دیگران تحمیل کند.» آنچه در ادامه رخ داد اما چنین نبود. این برای فرهاد نیز فهم‌ناپذیر می‌نمود. باین‌همه این کابوس تلخ به واقعیت پیوست و صدای فرهاد و فریدون دهه‌ها به محاق رفت. فریدون در این دوران، دو بار به زندان افتاد. برای بسیاری این شائبه پیش آمد که در اثر اعتیاد در گذشته است. انزوایی سخت او را از درون نابود کرد و تلاش‌هایش برای کسب مجوز به جایی نرسید، جز چندشب اجرا در کیش در دوران اصلاحات. در همین دوران تغییری در احوالات درونی رانیز تجربه می‌کرد، چنانکه باری در مصاحبه‌ای از تغییر و تحولی که در دو دهه پس از انقلاب از سر گذرانده بود، ابراز خوشحالی کرد، فریدون فروغی پس از انقلاب را «از جهت کارهایی که انجام داده»، «قابل تأمل‌تر» دانست

آکهی مفقودی

برگ سبز سند کمپانی و تسلسل اسناد محضری خودروی سواری پژ و ۴۰۵ جی ال ایکس مدل ۱۳۷۷ رنگ عنابی شماره موتور ۰۲۵۲۷۷۱۹۲۲ شماره شاسی ۰۵۰۷۷۳۱۱۴۳۰ شماره پلاک ۱۳ ایران ۳۴۱ س ۵۸ به نام علی به سرشت مفقود واز درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

او را به صرافت می‌اندازد که همراه ارکسترش راهی کلباره «کازا» شوند. چرخش ایام را بنگر که همان جاعشق قدیمی را دوباره می‌ببند و تجدید‌خاطرات اندوهی دوباره بر قلب حساس او بی‌مستولی می‌کند که گاه در حین اجرانیز اشک از چشمانش سرازیر می‌شد.

اولین کام حرفه‌ای

فریدون در انتهای دهه ۱۳۴۰ دیگر به خواننده‌ای مشهور در کلوب‌های شبانه تهران قدیم و کافه‌های معروفی همچون مارکیز و کاکوله بدل شده بود، اما اعلام حضور رسمی خواننده‌ای بنام فریدون فروغی در عالم موسیقی، همچون فرهاد از مسیر سینما گذشت. فرهاد را اسفندیار منفردزاده به خواندن ترانه «مرد تنها» در فیلم «رضا منوری» ترغیب کرد. وظیفه دعوت از فریدون برای اجرای ترانه در فیلم «آدمک» ساخته خسرو هریتاش را تورج شعبانخانی به عهده گرفت: «سال ۱۳۴۹ بود که من در جایی، گیتار می‌زدم و می‌خواندم. مرحوم خسرو هریتاش کار مرا پسندید و برای موسیقی فیلم «آدمک» با هم قرارداد بستیم. وقتی هریتاش در مورد خواننده این اثر سوال کرد، با وجود اینکه نظر عده‌ای بر خواندن من بود، اما فریدون را معرفی کردم. او در آن زمان به آثار سیاهان، خصوصاً «بلوز» و افرادی چون ری چارلز علاقه مفرطی داشت و من براساس شناختی که از ایشان داشتم، دو ترانه «آدمک» و «پروانه من» را به او سپردم.» در این دو اثر که کلام هر دو را لعبت والا نوشته بود، صدای فریدون بازنمایی از روحیه شکننده و احوالات درونی خود او بود. درعین‌حال جوانان آن زمانه نیز در بسیاری از این حالات با او شریک بودند و این تم‌ها بعدتر در بسیاری از ترانه‌های محبوب تکرار شد. او وقتی فریاد می‌زد: «پروانه من، پروانه من / بی تو چه کنم مستانه من / یاد عشق از دست‌رفته را زنده می‌کرد و وقتی می‌خواند: «چون سایه‌های بی‌امان / باز یچه دست زمان / در این دنیا ماندم چنان / افسرده و حیران / سرگشته و نالان»، حسنی را انعکاس می‌داد که همواره در زندگی همراه‌اش بود و دهه‌ها بعد هنگام مرگ شاید بیش از هر زمان دیگری خود را در چنبره آن می‌دید: «چون آدمک زنجیر بر دست و پایم / از پنجه تقدیر من کی رهایم» گویی سرنوشت خودش را با زگو می‌کرد. موفقیت این دو ترانه در شهرت فراگیر فریدون بی‌تأثیر نبود. دهه‌ها بعد عبدی یمینی، آهنگساز برجسته، درباره این تجربه چنین اعتقادی داشت: «فریدون فروغی با آدمک خودش را پیدا کرد. آدمک حاوی شعر و ملودی تازه‌ای بود و توأم با صدای فروغی توانست جایگاه ویژه‌ای برای خودش بیابد. این درواقع سبکی بود که فروغی با آدمک پایه‌گذاری کرد و ادامه داد و آهنگ‌های دیگرش نیز تحت‌تأثیر آدمک به همان روال بودند. یک اوج بسیار قوی که همیشه در گوش آدم می‌ماند و در همانجا با نعر ضربه می‌زند.»

شهرت با برنامه شش و هشت فرشید رمزی

فریدون نیز منکر اهمیت این همکاری مشترک با تورج شعبانخانی و خسرو هریتاش نبود، اما در اینکه با این دو ترانه به شهرتی فراگیر رسیده باشد، تردید داشت: «با وجود اینکه مردم این آهنگ را پسندیدند آن‌طور باعث شهرت من نشد. اما بعد آهنگ «زندون دل» و «غم تنهایی» را که اجرا کردیم و از تلویزیون پخش شد، مردم خیلی پسندیدند.» اشاره فروغی در اینجا به برنامه تلویزیونی «شش و هشت»، به کارگردانی فرشید رمزی است. این برنامه سه خواننده ثابت داشت: داریوش، افشین و کیوان و در این زمان رابطه میان خوانندگان و کارگردانان شکرآب شده بود. رمزی برای اثبات اهمیت خود در مقام کارگردان این برنامه، از فروغی دعوت کرد و او دو همکاری با آرش سزارو و ویلیام خنو، دو ترانه بسیار معروف را اجرا کرد که هنوز بسیاری از مردم، فریدون را با همان دو ترانه و مطلع‌های زیبای‌شان می‌شناسند: «زندون دل» با این آغاز «پشت این پنجره‌ها دل میگیره / غم و غصه ولو تو میدونی / وقتی از بخت خودم حرف میزنم / چشم اشک‌بارون میشه تو میدونی» و «غم تنهایی» با این بیت تکرار‌شونده برانگیزاننده: «غم تنهایی اسیرت میکنه / تایخوای یجنبی پیرت میکنه.»

همکاری با شهیار و منفردزاده

با موفقیت فروغی در برنامه رمزی، او در ادامه در همکاری با اسفندیار منفردزاده، دو اثر از مهم‌ترین ترانه‌های موسیقی پاپ ایرانی را اجرا می‌کند: یکی ترانه‌ای با نام «نماز» با کلام شهیار قنبری و دیگری ترانه‌ای با نام «تنگنا» با کلام فرهاد شبیبانی. اولی جدا از پخش مستقل و البته پخش با صدای رامش، روی فیلم «زن باکره» و گری‌هاشمی نیز می‌نشیند و دومی در فیلمی به‌همین نام به کارگردانی می‌راندری می‌آید. ترانه «نماز» البته بی‌حاشیه نیز نیست. آنگونه که شهیار قنبری روایت می‌کند: «ما را به یک خانه امنیتی در خیابان بیست‌وپنجم شهرپور سلطنت‌آباد فراخواندند. بازجویی، نخستین سین، جیم، بازپرس کسی بود که با نام مستعار تجویدی، همیشه در یک شرکت تولیدکننده صفحه و نوار به دور خود می‌چرخید و همه را «استاد» می‌نامید. آقای تجویدی قلابی به ما گفت که آقایان به‌شدت از ترانه «نماز» آزرده‌خاطر شده‌اند. پرسیدم کدام آقایان؟ گفت: طبقه روحانی. این ترانه آرامش شهر قم را برهم‌زده است. بازپرس آن گاه به مذهب‌تپه‌یکنده صفحه اشاره کرد و گفت: انگار یهودیان خواسته‌اند به‌دست شما، بر دین اسلام ضربه وارد کنند... یک شوخی غم‌انگیز با یک ترانه عاشقانه!»

جدا از کیفیت کار‌ها، منفردزاده سال‌ها بعد در جلد دوم کتاب «شناسنامه اسفندیار منفردزاده: از قشلاق برلین تا بیلایق اوین»، در ارزیابی خود از چرایی سپردن اجرای «نماز» به فریدون فروغی به نکته‌ای نیز اشاره می‌کند که شاید برای روشن‌شدن ذهنان عمومی که اغلب پذیرفته‌اند، باید فرهاد و فریبسون را «خوانندگان هجرت» با کارنامه‌ای هم جنس و همرنگ» بدانند و «به‌طور معمول به‌وقت یادآوری سرامدان گونه ترانه‌های عصیان‌زده و معترض، نام آنها را در